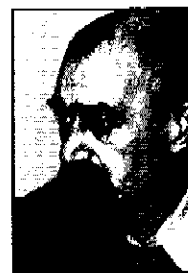




مجارستان شعر معاصر

ضیاء الدین ترابی



کشور مجارستان را از قدیم به عنوان سرزمین شعر می‌شناسند، سرزمینی که پس از جنگ جهانی دوم نیز هنوز شعر به عنوان مهم‌ترین ژانر ادبی آن به شمار می‌رود. از سوی دیگر شاعران مجار اکثراً علاوه بر شعر در یک یا دو زمینه دیگر ادبی نیز فعالیت دارند. برای مثال می‌توان از لایوش کاشاک (lajos kassak) نام برد که شاعری است آوانگارد که افزون بر شعر در زمینه نمایشنامه نویسی، داستان نویسی، نقد ادبی و حتی نقاشی نیز فعالیت داشته است. همین‌طور است دیگر شاعران مجارستانی که در اینجا ترجمه نمونه‌هایی از شعرهایشان را با هم می‌خوانیم.

× × ×

۱) دیولا ادی یش (Gyula Illyes) ۱۹۰۲-۱۹۸۳
ادی یش را به عنوان برجسته‌ترین شاعر دوران تحول شعری مجارستان و زنده‌ترین بازمانده دوران گذر ادبی مجار می‌شناسند. شاعری که در ۱۹۰۲ متولد شد و با کمک اعضاء خانواده اش تحصیلاتش را ادامه داد و به کار نویسندگی پرداخت و سرانجام به عنوان شاعری مردمی و ملی شناخته شد. وی علاوه بر تحقیق در زمینه امور اجتماعی و نوشتن چندین زندگی‌نامه، مدتی نیز سردبیری دو نشریه فرهنگی مهم مجارستان یعنی مجله «نیوگات» و مجله «ستاره مجار» را بر عهده داشت. مجله ستاره مجار با اشغال مجارستان در سال ۱۹۴۴ توسط ارتش آلمان موقتاً توقیف شد. دیولا ادی یش فعالیت ادبی خود را از سال ۱۹۲۸ آغاز کرد و حدود ۲۴ مجموعه شعر چاپ و منتشر ساخت که در برگیرنده تجربه‌های شاعری وی در ژانرهای گوناگون است و اغلب نیز به زبان‌های عمده اروپایی ترجمه شده‌اند.



آلبوها

با چهره و گلویی همانند هم چروکیده چنین است درخت آلبوویی سرخ شده با بازتابی از سایه های سرخ که اکنون تمام درخت را خفه می کنند.

من فقط می توانم تصویری ارائه دهم از کلویی که بتواند چنین رفتاری را تحمل کند و قاتل خفه کننده بی شرمی که به دنبال تاختن هاست در پاییز.

از پایین ترها آمده ام و اینجا در دور دست به تماشای صحنه قتل ایستاده ام و می دوم درست سمت تپه ها مثل کسی که می گریزد از قتل.

دور و نزدیک در این دامنه ها درخت های سرخ فراوانی هستند خیلی بیش تر از پیش دل خوشی شگفتی یافته ام در رویا: زیبایی در تصویری ناب.

داستان

آکاردوننی را کوک می کند گدای کور در حیاط خانه چیرنگ، چیرنگ و رام می کند با موسیقی فرشته های سیاه سرنوشتش را گوش به ساز می چسباند و می خندد با هر نوبی که می نوازد آنگاه رو به آسمان، آواز می خواند

با بر زمین می کوبد و ضرب می گیرد می خندد و ضرب می گیرد به گمانش پرواز می کند.

کنارش سه کودک کثیف ایستاده و تشویقش می کنند پیروزمندانه پرواز می کند به سوی مسیح و از یاد برده است که صبحدم شراب خورده است و سه کودک سرور بطری ویسکی اش را با اشغال پر می کنند.

بو می کشد گدای کور تف می کند، نعره می زند و تکان می خورد و در جهان تاریکش با غول های زیرزمینی مبارزه می کند.

پشت سر کودکان، چهار زن گدا وارد حیاط خانه می شوند می گیرند و با همه مه جیغ می کشند مثل دیوهای ماده.

در انتهای حیاط قطاری باری از سمت ایستگاه می آید و جهان هولناک آن ها را خفه می کند در دود و سر و صدا.

من این جا اما چشم انتظار خاله ام هستم زن کور متعصبی که انگار از زیر زمین می آید و من جیغ و دادش را از جهنم ققتر و بی پولی می شنوم.

(۲) آنا هاینال (Anna Hajnal) ۱۹۰۷-۱۹۷۷

هاینال به عنوان شاعر و نویسنده ادبیات کودکان، از چهره های برجسته شعر معاصر مجارستان به شمار می رود و نیز یکی از شاعران زن برجسته و صاحب نام اروپاست. پس از سال ۱۹۳۵ به بعد تعداد چهارده مجموعه شعر چاپ و منتشر کرده است که از آن میان می توان از مجموعه اشعار «سرود دشت» نام برد که اندکی پیش از درگذشتش در ۱۹۷۷ چاپ و منتشر شد. آثار آنا هاینال به زبان های آلمانی و چینی منتشر شده است و نیز در اغلب آنتولوژی های شعر بین المللی شعرهایی از وی چاپ شده است.

بعد از همه

بعد از همه چه چیزی باید باشم جزیره ای یخی در مه ای کور که سر می خورد در شمالی دور. شنا می کنم در یخ آبی شل و شفته در محاصره دیوارهای یخی ای که از من حفاظت می کنند برابر چیزی که نمی شناسم. چه چیزی می جوشد در من و با تیره گی قل قل می کند و می چرخد با پیچ و تاب و آب می کند پوشش ستمبرم را. آسمان شاید هم اهنگ شود ورقه ورقه شده با لبه های برگشته از کف و موج و با گیسوانی بخار آلود خروشان و جوشان فریاد برآورده: آب فشان.



امادگی پلنگ

همگی به نوبت می میرند:
هر چند آهسته بروند و آهسته بیایند
در سایه ها پناه بگیرند و
پشت علف های بلند.
پس فقط ساده و ساکت باش و
امیدوار
آن چنان که همه هستیم امیدوار
که نوبت مان امروز نباشد
و به یاد نیاوریم که مرگ
تاب می خورد
بر شاخه های آرام و با تجربه
■
امروز مرگ به روی من نمی پرد
اما می دانم
سرانجام همه یکسان است:
من سنگ بشتم
و چنگ بر من خواهد گشود
پلنگ تیز چنگ
و آنگاه ورزم خواهد داد و
آماده مرگم خواهد ساخت.

(۲) شاندر وورش (Sandor Weores) ۱۹۱۳-۱۹۸۹

بری

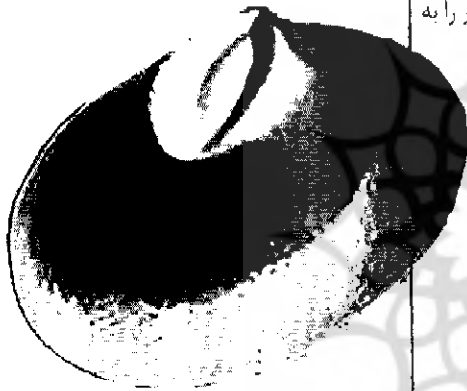
شاندر وورش یکی از چهره های بااستعداد و همه کاره ادبیات معاصر مجارستان است. شاندر در سال ۱۹۱۳ در سومباتلی واقع در مجارستان غربی دیده به جهان گشود و از دانشگاه پیچ در رشته فلسفه دکترا گرفت. به عنوان شاعری با استعداد از چهارده سالگی به عنوان شاعر جدی شناخته شده و دوبار موفق به دریافت جایزه بومگارتن شد (۱۹۳۵ و ۱۹۳۶) و از سال ۱۹۵۱ تمام وقت به کار نویسندگی پرداخت. شاندر وورش آدم کثیرالسفیری است و چندین بار به خاور دور سفر کرد و چین و دوبار نیز به آمریکا مسافرت کرده است. از وورش مجموعه شعرهای متعددی چاپ و منتشر شده است که آخرین آن ها کتاب شعر سه جلدی اوست که در سال ۱۹۹۳ به عنوان یادبود چاپ و منتشر شد. وی افزوده بر شاعری به ترجمه شعر می پرداخت و شعرای زیادی از کشورهای آفریقایی، پولنیسیا و خاور دور را به مجارستانی ترجمه کرده است.

چشمانم قرمز شده است و دهانم سیاه
سه هفته است که تو را ندیده ام.

■
در سایه میز آرایش ایستاده است
شفاف چون لیوان آب.

■
بیا اینجا، سایه ساز
تا بگیرمت با انبر

■
اثاثیه اتاق را به صدا در می آورد
محو می شود
بی آن که به پشت سرش نگاهی بکند.



دید انسانی

چشم: تنهایی
ژرفا: جاده
ارتفاع: مه
سوی دیگر: کوهستان تو را می برد

■
جمجمه: حفره

بیرون: قفل شده

درون: کودک

■
چشم باز، بسته در مه

چشم بسته، باز در درون

■
اندام: شکلی محدود

عقابی پرواز می کند

بالا تر از خودش.

■
ستاره ای بی مشعل

در تاریکی.

سلطان نور

طلوع می کند در تاریکی.

(۴) یانوش پلینسکی (Janos Pilinszky) ۱۹۲۱-۱۹۸۱

پلینسکی برجسته ترین شاعر مجارستانی معاصر است که مرگ ناگهانی اش در ماه مه ۱۹۸۱ شعر اروپای شرقی را هرچه بیشتر فقیر ساخت. شاعری کاتولیکی که تظاهر به لادری گری و اگزیستانسیالیسم می کرد.

یانوش پلینسکی بنیانگذار مکتب ادبی خاصی نبود و در کارهای اندکش بیش تر گرایش به سمت شعرهای کوتاه و غیر قابل نفوذ داشت. دیدگاه او بیش تر تأثر از تجربه های دوران جنگ، به ویژه بازداشت در اردوگاه های نازی ها بود. از کتاب های شعر عمده او می توان از: نمای پایتخت (۱۹۷۱)، تراشه ها (۱۹۷۲)، گره گشایی (۱۹۷۴)، گودال (۱۹۷۶)، نام برد. پلینسکی هم چنین چندین نمایشنامه نوشته و تعداد زیادی مقاله در مورد بوطیقا گزیده ای از شعرهایش به زبان های انگلیسی و آلمانی ترجمه و منتشر شده است.



تجلیل از مادر

چه کسی می تواند بخواند
در گرمای خون کود اطفال ها؟
و چه کسی می تواند به خود جرات سفر کردن
بدهد
در باریکه چمن افتاب مغربی
هنگام مد آسمان و
جزر زمین.

□

چه کسی جرئت دارد
با چشمان بسته
برای نادر بایستد
که در آن همیشه
روی بر جای مانده است
از آخرین تلاش دستی
یا ستفی
با چهره زیبایی
و به خاطر آن
تنها نکان دستی، سری
و اشاره ای.

□

چه کسی می تواند
با قلبی آرام بخواند
با آندوه کودکی هایی

وداع استاوروگین

من خسته ام
لطفاً شلم را به من بدهید.
آقایان!
پیش از آن که دست به کاری بزنید
به فکر باغ گل سرخ باشید
یا به فکر بوته گل سرخی تنها
و حتی یک گل سرخ.

بازگشت استاوروگین

به فکر باغ گل سرخ نبودید
و کردید کارهایی را که نباید می کردید.

□

از این پس شکنجه خواهید شد و منزوی
مثل پروانه های شکارشده.
همه تان را زیر سرپوشی شیشه ای خواهند
گذاشت

زیر سرپوشی شیشه ای
سحق شده
در خنسان.

از دوکاهی از پروانه های درخشان
شما می درخشید آقایان!
من می ترسم
لطفاً شلم را به من بدهید.

آگنیش نمشنادی

(Agnes Nemes Nagy) ۱۹۲۲-۱۹۹۱

خانم نادای شاعری ست که به کیفیت شعر
می اندیشد به خاطر همین هم کتاب هایش
به جای حجم و ضخیم بودن دارای حجم
کم ولی پرمحتوایند.
او به خاطر نخستین مجموعه شعرش تحت
عنوان «در دنیای دوگانه» (۱۹۴۶) برنده
جایزه بوگارتین شد.
از کتاب های شعر او می توان از «اسب ها
و فرشته ها» نام برد و نیز گزیده شعرهایش
که با نام «در مین» در سال ۱۹۸۱ چاپ
و منتشر شد. آگنیش علاوه بر سرودن شعر
به ترجمه شعر نیز پرداخته است و مترجم
سرشناس آثار رادسین و بکت به شمار می
رود و نمایشنامه هایی که ترجمه کرده است
در تئاتر مجارستان به اجرا درآمده است.

درخت انجیر

درخت های انجیر

کوئوله

در مهنابی بی تحرک.

زیر ماه

زیر درختان

از دحام می کنند

کله بزهای زنگوله دار.

اکنون حتی انجیرها زنگوله اند

و دانه ها

درون پوسته هایشان زنگ می نوازند.

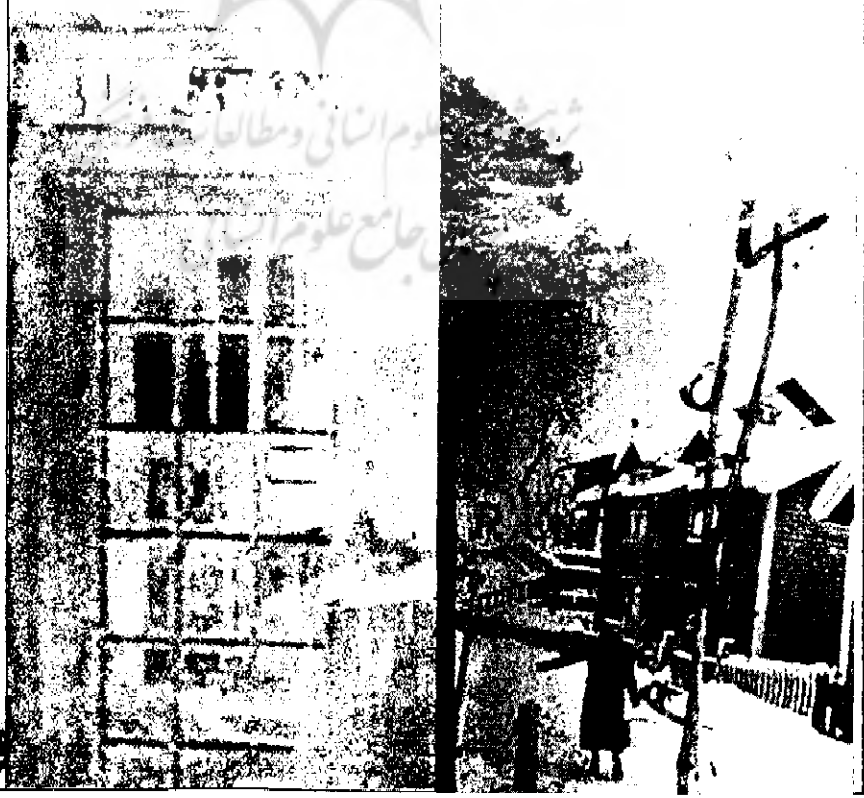
تنها دیرک برنزی نیره رنگ آسمان گسترده

هنوز ساکت و آرام است.

و سکوت

از سنگ

می لرزد.



چوری در سال ۱۹۳۰ در ترانس دانوبیا واقع در مجارستان غربی در یک خانواده کشاورز دیده به جهان گشود. بعد از گذراندن یک دوره بیماری طولانی به کار در مطبوعات محلی و نیز پایتخت پرداخت. از وی شش مجموعه شعر چاپ و منتشر شده است که به خاطر آن برنده دو جایزه مهم مجارستان؛ جایزه یوزف آتیلا و جایزه هر در شده است. هم چنین از چوری سفرنامه اش به کوبا چاپ و منتشر شده است و نیز کتابی در زمینه جامعه شناسی. در سال ۱۹۸۱ نیز یک رمان از وی با نام «باران مد پاک» از چوری چاپ و منتشر شده است.

مستاجر در آتش

خودش را در آتش می پیچد
انگار که سردش است
می نشیند درون آتش
آن گونه که در خانه اش می نشیند.

به راستی که خانه ای ساخته است برای
خودش
که کسی نمی تواند از آن
شاخه ای را از شانه هایش بیرون آورد
و سینه هایش را از موهایش.

در کوچه پهلویش گیر کرده است
عمیق در گوشتش
این آرامگاه
این معبد دخترهای خسته و فرسوده.

از درون آتش در می آورد
مرگ های فراوانش را
سرخوشی های فراوانش را
از پشته علف های خشک بالا می کشد
به سوی گنبد آسمان
جایی که هیچ کس نیست
نی استخوان هایش خش خش می کند و
زیر پوستش
آواز می خوانند.

■

ای که نامت مستاجر آتش است و
راهنمای مرگ
فراخوان ترس ات
به روشنی می درخشد
در سینه دم.

غزغز در

وارد می شوی
همه چیز سر جای خودش است:
کلیدها، سوزن ها، صورتک ها، و دستکش ها
توده سوسک

مورچه هایی که گرد آمده اند بر کاشی های آشپزخانه
این اشغالگران
و راه های خواب الود مثل همیشه است
خانه ات کجاست؟
وطن ات کجاست؟
و زخم های گسترده ات؟

■

در
سه بار غزغز کرد و تو وارد شدی
و ایینه سه بار مه الود شد
وقتی که بازوانت با سر و صدا
بر میز تکیه داد و
بر آن خط انداخت.
چشمانم جهان را می گردد
مگر یلکی بیاید
برای دیدن خوابی
که گنجایش تو را داشته باشد.

■

ورودت را انکار کن
و این حادثه تلخ.
جنایت باهای سربه زبیرت را
و زنی را که جلوی خانه ات جان می کند.
زنی که چشمانش
از افسون فاجعه و
توفان می گوید.

